

قطب هفتم

حضرت شیخ احمد غزالی

جامعُ العُلوم و المَعارف و مَجْمَعُ الكَرَاماتِ و المَكاشِفِ، العالِمُ العالی، جناب شیخ احمد غزالی. کنیة وی ابوالفتوح و نام شریفش احمد و فرزند محمدبن احمد الطوسی الغزالی (غزال قریه‌ای از قراء طوس است). وی برادر کوچک حجّة الاسلام ابی حامد محمد غزالی مشهور است. جنابش از فقهاء بزرگ و در ابتدای جوانی به نیابت برادرش ابی حامد در مدرسه نظامیه بغداد درس می‌گفت: تا وی را با شیخ ابوبکر نسّاج اتفاق ملاقات افتاد. دل سپرده وی شد و بر دست او توبه و تلقین یافته و تحت تربیت وی به کمال رسید تا به خلیفه الخلفائی و جانشینی مرشد خویش نائل آمد. جنابش را تألیفات و تحقیقات معتبره و رسائل بی‌نظیری است، من جمله: رساله سوانح و لباب الإحیاء و الذّخیره فی علم البصیره و غیره.

وی در علوم ظاهری و کمالات باطنی و جمال صوری و سلاست بیان در عصر خود منفرد بود. پس از جناب شیخ ابوبکر نسّاج مدت سی سال اریکه ارشاد به وجود او مزین بوده است و بزرگانی چون شیخ ابوالفضل بغدادی و عین القضاة همدانی و شیخ ابونجیب الدّین سهروردی و شیخ احمد بلخی و شمس الاثمه رضی تربیت فرموده و اجازه ارشاد به آنان داده است. جنابش چنانکه گذشت سی سال در مسند ارشاد متمکن بود و در سنه پانصد و هفده خرّقه تهی فرمود و امر ارشاد و هدایت خلق را به خلیفه الخلفاء و جانشین خود شیخ ابوالفضل بغدادی واگذار نموده است^{لل}.

معاصرین وی از عرفا و مشایخ:

- ۱ - شیخ مجدودبن آدم مشهور به حکیم سنائی؛
- ۲ - ابوالقاسم هبة الله بن عبدالوارث الشیرازی؛
- ۳ - احمد بن علی معروف به ابن زهرالصوفی؛
- ۴ - شیخ احمد جامی.

از علماء و فقهاء:

- ۱ - ابوحامد محمد حجّة الاسلام برادر وی؛
- ۲ - جارالله زمخشری؛

۳ - جمال الدین ابواسحق الشیرازی؛

۴ - حسین بن نصر بن محمد بن حسین بن قاسم بن خمیس مشهور به ابن خمیس.

از خلفاء:

۱- المستظهر بالله

۲- المسترشد بالله عباسی

۳- المستعلی بالله

۴- الأمر باحکام الله فاطمی اسمعیلی.

از سلاطین و امراء:

۱ - رکن الدین برکیارق بن ملکشاه؛

۲ - ابوشجاع محمد بن ملکشاه سلجوقی؛

۳ - مسعود بن ابراهیم غزنوی؛

۴ - ارسلان شاه بن مسعود غزنوی.

شمه‌ای از فرمایشات وی: در یکی از فصول رساله سوانح می‌فرماید که معشوق در همه حال معشوق است پس استغناء صفت اوست، و عاشق در هر حال عاشق است و افتقار صفت اوست و عاشق را همیشه معشوق دریابد پس افتقار همیشه صفت اوست، و معشوق را هیچ چیز در نمی‌یابد که خود را دارد و لاجرم صفت او استغناء باشد. و نیز در سوانح فرماید: عاشق را در ابتدا بانگ و خروش و زاری‌ها باشد که سوز عشق ولایت تام نگرفته است، چون کار به کمال رسید ولایت بگیرد، حدیث زاری در باقی شود که آلودگی به پالودگی بدل یافته. و نیز گفته است که اگر چه عاشق دوست او را دوست گیرد و دشمن او را دشمن، چون کار به کمال رسید عکس شود از غیرت، دوست او را دشمن گیرد و دشمن او را دوست، بر نامش او را غیرت بود فضلاً منه.

شطری از کرامات وی: روزی یکی از وی حال برادرش حجه الاسلام را پرسید: فرمود: وی در خون است. سائل در طلب حجه الاسلام بیرون آمده، وی را در مسجد یافت. از گفته شیخ احمد در تعجب ماند. قضیه را با حجه الاسلام در میان نهاد که برادرت سراغ شما را در خون داد. حجه الاسلام گفت: شیخ درست گفته که من در مسئله‌ای از مسائل استحاضه فکر می‌کردم و همه وجود من مستغرق خون بود، برادرم به نور ولایت آن را مشاهده نموده است. و هم گویند برادرش حجه الاسلام غزالی وقتی به طریق عتاب به آن جناب گفت: اصناف عباد از اقصی بلاد برای درک نمازی

در خلف دعاگو به این دیار می آیند و آن را ذخیره اخروی می شمارند، چون است که تو با وجود سِمت برادری و قرب جوار، نمازی در پشت سر من نمی گزاری، این رفتار از اهل سلوک بعید است، شیخ گفت: اگر شما به امامت جماعت که قیام می نمائید در اقامه صلوة بذل جهد کنید، من هرگز روی از متابعت و اقتدا نمیچم. آنگاه در خدمت حجة الاسلام به مسجد رفت تا هنگام نماز رسید و حجة الاسلام به امامت جماعت مشغول شد. شیخ نیز اقتدا به وی نمود ولی در بین نماز مسجد را ترک گفته بیرون آمده و با اصحاب خود نماز را اعاده کرد. چون حجة الاسلام از نماز فارغ و از مسجد خارج شد، شیخ را ملاقات کرده عتاب آغازید که چرا نماز را شکستی و از مسجد خارج شدی؟ شیخ گفت: ما به مقتضای شرط خود عمل کردیم، تا حضرت حجة الاسلام در نماز بودند شرایط اقتدا به جای آوردیم وقتی که رفتند آستر خود را آب دهند ما بی امام ماندیم و نتوانستیم نماز تمام کنیم! حجة الاسلام را وقت خوشی دست داد و گفت: سبحان الله، خداوند را بندگانی باشد که جواسیس قلوبند، برادرم راست می گوید که در اثنای نماز به خاطرم گذشت که امروز آیا استرم را آب داده اند. گویند پس از آن حجة الاسلام را رغبت سلوک پیدا شد.

۱۱۱ - مدفن آن جناب در قزوین و زیارتگاه اهل دل می باشد.